

سقوط برج بابل

انسان، و انقلاب زبان

دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

۱- دگرگونی زبانها، سومین کیفر بزرگ عصیان انسان

مجموعه‌ی کتابهایی را که ما بنام «کتاب مقدس عهدعتیق یهود و مسیحیان» و یا بنارسائی، بنام «تورات»، می‌شناسیم - بنارسائی، چون تورات، کم و بیش، تنها به پنج کتاب اول عهد عتیق، اطلاق می‌شود - در طول تاریخی بالغ بر یازده قرن، از سده‌ی سیزدهم تا سده‌ی دوم پیش از میلاد، تألیف شده است. بطور مسلم، پنج کتاب اول عهدعتیق، بویژه، «کتاب آفرینش»، یا «سفر تکوین» و پیدایش، و یا نزدیکتر به اصل عبرائی آن، «در آغاز» (به عبری «برشیت») از کهن‌ترین بخش‌های کتابهای مقدس بنی‌اسرائیل، بشمار می‌رود (۱).

درونمایه‌ی کتاب آفرینش تورات، از جمله، دست‌کم، بازنگاری جهان‌بینی مردمی باستانی در خاورمیانه، متعلق به سی و سه قرن پیش است که دریافت خود را، از جگونگی آفرینش انسان و جهان، رابطه‌ی آفریننده‌ی هستی و مردمان، و فرایند داستان تاریخ بشر را، برای آیندگان، بزبانی ارسطوره‌وار، بازگو کرده‌اند. این بینش، محوری استوار را برای زیرساز جهان‌نگری، آرمان، ارزش‌ها، درک فلسفی، دریافت تاریخی، و بنیاد مذاهب سامی خاورمیانه، و مسیحیت، در شرق و غرب، پی افکنده است.

کوچ پرآوازه‌ی بنی‌اسرائیل از مصر - حدود سیزده قرن پیش از میلاد - بازتاب نخستین تلاش‌ها، پیکارها، امیدها، بیم‌ها، کامیابی‌ها، سرخوردگی‌ها، شکستی‌ها، خشم‌ها، طنین برخوردها، تجربه‌ها، توانائی‌ها، بزبونی‌ها، و افزون

براهمه، توجیه‌ها، چراجوئی‌ها، و سبب بینی‌های آنان، از مهم‌ترین چیزهایی است که در سفر طولانی خود، دیده‌اند، شنیده‌اند، آزموده‌اند، و باز پس اندیشیده‌اند. بازپردازی این عمه کوشش و واکنش را، می‌توان کم‌وبیش، در کتاب‌های عهد عتیق، برجای مانده دید.

بی‌تردید، یکی از شکفت‌انگیزترین رویدادهایی که فرزندان اسرائیل را، ناگزیر بیافتن توجیهی ویژه، برای آن ساخته است، آشکارا، مشاهده‌ی عظمت برج بابل، و سقوط آن بوده است:

- بنائی این چنین بلند، برای چه ضرورت داشته است؟!

- مردمان، از بنای برج بابل، چه می‌خواستند؟

- این بنا، اینک چرا ویران، چرا ناتمام مانده است؟ سبب

سقوط آن، چه بوده است؟

برای یافتن پاسخ، به پرسش‌هایی این چنین، ذهن اسطوره آفرین آل اسرائیل، ناگزیر، میان «سقوط برج بابل»، و «عصیان بشر در برابر خداوند» - درس تلخی که آدم، نخستین الگوی امکان آنرا، در بهشت، بفرزندان خود داده است - رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر، برقرار می‌کند که:

- سقوط برج بابل، بنائی بدین‌سترگی، هرگز نمی‌توانسته

است، سببی جز خشم خداوند، داشته باشد - خشمی هولناک، در برابر عصیان غرورآمیز انسان که در سر، هوای هم‌وردی با خداوند را پرورانده است، و بی‌تردید، در نظام آفرینش، جسورانه، آغاز به دخالت ورزیده است!

مردم «بابل»، و دیگر اقوام سرزمین فلسطین، هر یک بزبانی دیگر سخن می‌گفته‌اند، و در نتیجه، زبان یکدیگر را نمی‌فهمیده‌اند. تلفظ زبان آنها، در گوش مردم اسرائیل که خود را قوم برگزیده‌ی خداوند، می‌شمرده‌اند، و «یهوه» خداوند، خدا، را، بزبان الاهی خویش، با خود متکلم می‌دانسته‌اند، آشکارا، بس شکفت، نارسا، لال‌گونه، گناه‌آلود، کوتاه سخن، زبانهائی که تنها می-

توانسته است، «بل‌بل کردن» مردمی محکوم به غضب و کيفر خداوند را، منعکس دارد، جلوه می‌کرده است! از این‌روی، ناچار باید میان این «بل‌بل کردن»‌ها، این اختلاف زبانها، این پراکندگی ستیزبار مردمان و لهجه‌های نامتفاهم‌گوناگون آنان، با سقوط برج بابل، و کيفر خداوند، رابطه‌ای دهشتناک، وجود داشته باشد! سقوط برج بابل، و اختلاف زبانها، بی‌تردید، پی‌آمد و کفاره‌ی سومین گناه بزرگ انسان - اخراج از بهشت، توفان نوح، و سقوط برج بابل - بشمار آید! ناتوانی مردمان از درک یکدیگر، بخاطر سد سه‌گین زبانها، و در نتیجه، پراکندگی و اختلاف آنان با هم‌دگر، خواه و ناخواه، يك لعنت ابدی است، يك کفاره‌ی سترگ، يك کيفر ناگزیر آسمانی است!

ذهن بی‌وندجوی فرزندان اسرائیل، پس از خروج پرمشقت خویش از مصر،

و برخورد نامنتظر با فاجعه‌ی طلسم ناکشودنی اختلاف زبانها، و تجربه‌ی تلخ عدم امکان برقراری رابطه‌ی تفاهم بیانی با دیگر مردمان سرزمین اجدادی خویش، هرگز جز این - کیمفر، خشم و لعنت الاهی - توجیهی دیگر، نتوانسته است، برای مصیبتی چنین بزرگ - ناهمزبانی برادران، ناهمگونی زادگان از یک پدر و مادر - قرا اندیشند! تورات، شرح این فاجعه را، خود بعنوان سندی تاریخی از واکنش انسانهای آسیای باختری، در برابر مصیبت دگرگونگی زبانها، در سی و سه قرن پیش، این چنین، بازگو می‌کند:

«و در آغاز، مردمان، بایک زبان، سخن می‌گفتند. همه را، یک لجه بود! آنگاه، چون بسوی شرق، کوچ کردند، در سرزمین «شعار»، زمینی هموار یافتند، و در آنجا، منزل گزیدند؛ و بیکدیگر گفتند:

- بیائید تا خشت‌ها فرو زیم، و از آنها، آجرها، بپزیم!

و آنان، بجای سنگ، آجر بکار بردند، و بجای گچ، از قیر، بهره جستند؛ و به یکدیگر، گفتند:

- بیائید تا برای خود، شهری بنا نسیم، و برجی که سرش به آسمان فراسد، و نامی برای خویشتن بیابیم، مبادا که بفرخای زمین، (گمنام) تراکنده شویم؟ و بیهوه - خداوند، از آسمان فرود آمد، تا شهر و برج را که فرزندان آدم، بنا می‌کردند، بنگرد؛ و بیهوه، اظهار داشت:

- که اینان، همه یک قوم‌اند، و یک زبان؟! از این نیست، مگر هنوز تازه‌آغاز کار ایشان! دیگر پس، از انجام هیچ چیز، دوی برنخواهند نافت! پس اینک، فرود آیم، و زبان ایشان را، در جا، مشوش سازیم، بدانسان که دیگر، سخن یکدیگر را، درک نتوانند کرد!

و بیهوه - خداوند، آنانرا، از آنجاگاه، بر سراسر زمین، پراکنده ساخت، و از آبروی، آنجا را، «بابل» نامیدند. چون در آنجا، خداوند، زبان تمامی مردم زمین را مشوش ساخت (همه بل بل، می‌کردند، و زبان همدگر را، نمی‌فهمیدند!) (۲)

رساله جامع علوم انسانی

۲- جهان‌بینی افریقائی، و مسئله‌ی زبانها و نژادها

برادران افریقائی ما - آنانکه بیش از هرکس، رنج تبعیض و خودبرتربینی ما را تحمل کرده‌اند - در برخورد بامسئله‌ی اختلاف زبانها و نژادها، چگونه آنها را برای خود، توجیه کرده‌اند؟

از آنجا که بومیان افریقا را مذهبی واحد، باکتابی مقدس، تدوین شده و مشخص در دست نیست، ناچار باید برای دریافت ابتدائی‌ترین جهان‌بینی آنها،

به ادبیات عامیانه (فولکلوریک)، به قصه‌ها، و بویژه، به اسطوره‌های انسان، درباره‌ی آفرینش انسان و جهان، دست یازید. خوشبختانه مجموعه‌ی گرانبهرانی از «اسطوره‌های آفرینش افریقائی»، در دست است، و بقارسی رسائی نیز، به پیوست فرهنگی ویژه‌ی اسطوره‌ها، و اگر دوز شده است.

در اسطوره‌ی آفرینش، بنابر پندار مردم «کونو» Kono، در کینه‌ی افریقا، در توجیه سبب اختلاف زبانها و نژادها، ما با شباهت کم‌مانندی با توجیه همانند تورات از مسئله، روبرو می‌شویم.

آیا افریقائیان، احتمالا در این مورد از تورات، و یا نویسندگان تورات، به سبب زندگی طولانی در مصر و افریقا، از اسطوره‌های افریقائی متأثر شده‌اند؟ پژوهندگان در این باره، تاکنون هیچگونه حلقه‌ی پیوندی نیافته‌اند. شاید ذهن انسان ابتدائی، بگفته‌ی «آگوست گنت» (۱۸۵۷-۱۷۹۸) در دوره‌ی سبب جوئی اسطوره‌وار خویش، در افریقا و در آسیای غربی، بطور همانند، تحلیل و دریافت کرده باشد! در هر حال، افریقائیان «کونو» نیز، به خشم خداوند اندیشیده، و دگرگونگی زبانها و نژادها را، نتیجه‌ی غضب و کینه‌ی یکی از خدایان، نسبت به عصیان پدر انسان، دانسته‌اند. اسطوره‌ی کونو، این فاجعه را چنین، روایت می‌کند:

در آغاز، هیچ نبود. در میان، فقط «س» (خداوند مرگ)، زندگی می‌کرد،
یا زن و تنها دخترش!

«س» برای خود، دریای عظیمی از گل آفرید، و در آن، منزل گزید، روزی، «آلاتانگانه» (خدای زندگی و روشنایی)، «س» را ملاقات کرد، و او را، بخاطر مسکن زشتش، ملامت نمود. «س» می‌گفت: خالی از گیاه، خالی از موجود زنده، و خالی از نور!

برای بهبود مسکن «س»، «آلاتانگانه» تصمیم گرفت به خشم کردن گل، مشغول شد: سپس آن را، سخت و محکم ساخت، پس از آن، زمین را از آن آفرید، و بعد از آن، روشنایی و گیاهان و جانوران را. «س» که آشکارا، از این تغییرات در جایگاه خویش، خشنود شده بود، دوستی عمیقی را با «آلاتانگانه»، استوار داشت، و با میهمان‌نوازی میهمان‌تری به پذیرائی او پرداخت.

مدت زمانی سیری گشت، «آلاتانگانه» که مجرد بود، از میزبان خویش، تقاضا کرد، تا یادخیر او، زناشویی کند. لیکن، «س»، با همه دوستی نسبت به «آلاتانگانه» از انجام این تقاضای او، سر باز زد، اما، «آلاتانگانه» که در پنهان، موافقت دختر سا را جلب کرده بود، با او زناشویی کرد، و برای رهایی از خشم «س»، هر دو به لقطه‌ای دور دست، گریختند.

آلاتانگانه، و همسرش، سالیان درازی را، با شادکامی زیستند، و چهارده فرزند هفت پسر و هفت دختر، چهار جفت مغفید، و سه جفت سیاه - پدید آوردند!

اندکی بعد، آلتانگانا، و زنش، باحیرت و هراس فراوان دریافتند که کودکان آنها، با زبانهای مختلف غربی با یکدیگر صحبت می‌کنند، و آنها، از این زبانها، چیزی نمی‌فهمند!

آلتانگانا، سخت آزرده از ایسن رویداد شگفت، ناسچار برای مشورت و کمک، بی‌وقفه بزود و ساء شنافت و ساء، به سردی او را پذیرفته بوی گفت:

— آری، من تورا، بدین سان تنبیه کرده‌ام. فرزندان تو، همه با يك زبان، سخن نمی‌گویند. و سخن یکدیگر را نمی‌فهمند!

فرزندان آلتانگانا، همان نای سفیدپوستان، و سیاه‌پوستان امروزی‌اند. زبانهای مختلف آنان، گفاری گناه‌بدر آنها، و آخرش «ساء» خوانند تاریکی و مرگ است! (۳)

۳- قرآن، عصیان، و مسئله‌ی زبان

پژوهندگانی غربی، با درون‌خواستی تدافعی یا تهاجمی، مانند «آبراهام گایگر»، در سده‌ی نوزدهم، خواسته‌اند، اسلام را، اقتباسی از یهود، و «قرآن» را، کم و بیش، رونوشتی از «تورات» بنمایند (۴). به آنان که به «منبع وحی»، اعتقاد دارند، و تورات را وحی الاهی بر «موسی» می‌شمارند — نه آنانکه فارغ از ایمان به وحی، به پژوهش‌های تاریخی می‌پردازند — قرآن، خود بدینگونه پاسخ گفته است که:

— منبع من و منبع تورات، هردو یکی است! ما هردو — بلکه هر سه با انجیل — و نیز هم‌اواز با تبار بزرگمان ابراهیم، مأمور ابلاغ يك پیامیم! من، مأمور تجدید ابلاغ پیامم. من يك «رتسانس»، يك تجدید حیات آرمانیم. هر چه دیگران، پیش از من، از جانب خداوند گفته‌اند، من تصدیق می‌کنم. و آنان نیز مرا، پیشاپیش، تصدیق کرده‌اند، چون همه ماء آورندگان يك پیامیم! شاید بهتر از هر سخن، نقل گفتار قرآن، خود در این باره باشد:

«ای مسلمانان، بگوئید که:

ما، به خدا، و بدانچه که بها، نازل شده است،

و نیز بدانچه که به پیامبران گذشته — چون ابراهیم، و اسماعیل، و اسحاق، و یعقوب، و فرزندان آنان — فرو فرستاده شده است،

و همچنین، بدانچه که موسی و عیسی، دریافت داشته‌اند،

و نیز بدانچه که به دیگر پیامبران، از پروردگارشان، رسیده است،

ایمان آورده‌ایم!

ما، میان هیچک از پیامبران راستین، تفاوتی، نمی‌نیم!

و ما، تسلیم فرمان خداوندیم» (۵)

با این توضیح، دیگر اگر برخورد و توجیه قرآن را با مسئله‌ی انسان، نژادها، و زبان‌ها، با بیان تورات، در واپسین تحلیل، همانند بیابیم، جای شکفتی نخواهد بود!

نظر قرآن درباره‌ی مسئله‌ی اختلاف نژادها، و زبانها، و احساس بنیادی آن در توجیه سبب اختلاف زبانها، در سوره‌ها، و در آیه‌های مختلف، پراکنده است. پژوهنده باید، به‌گردآوری آنها، تحت یک عنوان، از سراسر قرآن، بپردازد. در زیر، بازسازی، و تدوین بیابای شمه‌ای از این واکنش‌های قرآنی، بگونه‌ای که بتواند سیمانی از مسئله را بدست دهد، با ترجمه‌ای مجدد، لیکن در حداکثر رعایت امانت نسبت به‌متن، انجام شده است:

«و در آغاز ما، با «آدم» پیمان بستیم، لیکن او، فراموش کرد. با این وصف ما او را دارای عزمی نیافتیم (که به‌عمد عصیان کند)؛ و هنگامیکه به فرشتگان گفتیم: «برآدم سجده کنید»، آنها، همه سجده کردند، جز ابلیس که سر برنات! از این‌روی به آدم گفتیم:

— این (ابلیس) براستی دشمن تو، و همسر تو است! هبانا که شما را از بهشت، بیرون راند، و در نتیجه به‌رنج، گرفتار آتی؟! در بهشت، تو نه گرسنگی کنی، و نه عریان مانی. نه تشنه شوی، و نه از آفتاب، آزار بینی!

با این همه، شیطان، او را وسوسه کرد و گفت:

— ادما! آیا تو را به‌درخت جاودانگی، به‌ثروتی که هرگز پایان نپذیرد، رهنمون شوم؟

پس آن دو — (آدم و همسرش) — از آن درخت (ممنوع) خوردند؛ و در نتیجه به‌برهنگی عورت‌های خود، آگاه شدند!

... و بدینسان آدم، نسبت به پروردگار خود، عصیان ورزید، و فریب خورد. با همه این، پروردگارش او را برگزید، بخشودش و رهنمونش گردید. (اما) فرمود:

— در حالیکه برخی از شما دشمن برخی دیگر است، همگی از بهشت، فرو در شوید!... (۶)

« (و این چنین) ما شما را از یک «جنس‌نر»، و یک «جنس ماده» — (از آدم و حوا) — آفریدیم، و به‌قبیله‌ها و ملت‌های گوناگون، (با زبانهای مختلف) تقسیم نمودیم... از این‌روی، گرمی‌ترین شما در نزد خداوند، تنها پرهیزگارترین شماست (هیچکس را بر دیگری، امتیازی دیگر نیست) (۷)

«و از جمله نشانه‌های او... اختلاف زبانها، و رنگ‌های شماست...» (۸)

و ما، هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر بزبان مردم خودش، تا (فرمان خداوند را) برای آنان، بیان کند! (۹)

و موسی (عنگلیکه ماموریت ابلاغ رسالت یافت) گفت:

- من بیم دارم از اینکه مرا تکذیب کنند، نفسم تنگی نماید.

و زبانم به روانی نکشاید! (۱۰)

(اینک که مامورم)، پس توان تحمل. و قنوت عداوا بمن مرحمت فرما! مشکلم

را آسان ساز! و هر گره از زبانم برگشا. تا مردمان سختم را، بروستی درآیند! (۱۱)

... و برادرم، عارون را که در زبان، از من فصیح تر است، با من همراه گردان.

تا مرا، تایید کند که بیم دارم آنان، مرا تکذیب کنند! (۱۲)



«و ای محمد! این قرآن، در حقیقت، به زبان تازی روشن، از جانب خداوند،

برقلب تو، نقش فرو بسته است، تا از اندرزدهندمان به نیکی، و پرهیز دهندمان

از پلیدی باشی!... و اگر ها، آنرا برپاره‌ای از غیرتازیان، برانجمان، فرو می-

فرستادیم، و بیابیر، آنرا برآنان، فرو مرخواند، (چون بزبان آنان نبود) بدان،

ایمان نمی‌آوردند!» (۱۳)

«و ما بخوبی آگاهیم که آنها می‌گویند:

- کسی، آنها را، به او می‌آموزد!

در حالیکه زبان آنکس که آنان، به بیپانه‌ی او (مسلمان؟)، انکار می‌ورزند،

اعجمی است، و این زبان، آشکارا عربی چلو، است!» (۱۴)

«و ما قرآن را، تنها بزبان تو، آسان ساختیم، تا بدان، پرهیزگاران را، بشارت

دهی، و ستیزه‌جویان لجوج را، اعلام خطر نمایی!» (۱۵)

۴- یعقوب لیث، و مسئله‌ی زبان

اسلام، و زبان رسمی کتاب مقدس آن، قرآن، برای تازه مسلمانان غیر

عرب، از جمله برای ایرانیان، مسئله‌ای تازه را مطرح ساخت:

- مسئله‌ی آموزش زبان بیگانه، و تقاضای بدان را!

عربی زبان مقدس بود؛ بدان ثنا گفتن، بدان دعا کردن، بدان نامه نگاشتن،

بدان کتاب و دفتر نوشتن، بدان، شعر سرودن و خواندن، مبارک بشمار می-

رفت، بویژه اگر کسی در برابر امیری مسلمان، و فرمانروائی با ایمان به

اسلام، قرار می‌گرفت. لیکن چه روی می‌داد، هنگامی که مردمان، جز اقلیتی

بسیار محدود، از عربی چیزی نمی‌فهمیدند؟! خاصه اگر امیر خود، از جمله

اکثریتی بشمار می‌رفت که عربی نمی‌دانستند؟!!

به احتمال قوی، بسیاری با احساس شرم و حقارت از ناتوانی خود در زبان

مذهبی خویش، نفهمیده در برابر ستاینندگان تازی سرای خویش، خاموشی

می‌گزیدند، و یا به ترجمه‌ی نارسائی از مفهوم و مضمون آن، اکتفا می‌کردند. لیکن در این میان، گروهی نیز بی‌تردید، بویژه اگر براریکه‌ی قدرت تکیه می‌داشتند، ناخشنودی خویش را، پنهان نمی‌داشتند. تاریخ از این میان، نام «یعقوب لیث» و اعتراض او را، در رأس معترضان علیه «استعمار زبان در ایران» قرار داده است.

در شرح حوال «یعقوب لیث صفاری» (۲۶۵-۲۵۴ هـ/ ۸۷۸-۸۶۸ م) و انگیزه‌ی نخستین شعر فارسی در ستایش او، در «تاریخ سیستان»، - نوشته شده در سال‌های ۷۲۵-۴۴۵ هجری/ ۱۳۲۴-۱۰۵۳ میلادی - می‌خوانیم که:

«شعرا، او را شعر گفته بتازی!... چون... شعر (ی در ستایش او) برخواندند، او عالم نبود، دونیافت... پس یعقوب گفت:

- چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟!

محمد بن وصیف (دبیر رسائل او)، پس شعر پارسی گفتن معرفت!...» (۱۶)

۵- منصور سامانی، و مسئله‌ی زبان

ظاهراً سیستان و خراسان - احتمالاً به سبب دوری بیشتر از مرزهای تازی زبانان - نخستین معترضان، نسبت به سلطه‌ی استعماری زبان عربی، در ایران بوده‌اند. حدود یک قرن بعد از اعتراض یعقوب لیث، موج اعتراض سیستان، به سرزمین فراسوی رودها، بحر اسان دور، و ماوراءالنهر می‌رسد. این بار، امیری دیگر، مسلمان، ولی فارسی زبان و ناآشنای به زبان تازی، بصدا در می‌آید. این امیر، «منصور اول سامانی» (حکومت ۳۶۵-۳۵۰ هـ/ ۹۷۶-۹۶۱ م) است. «طبری» (۳۱۰-۲۲۵ هـ/ ۹۲۳-۸۳۹ م) مورخ و مفسر بزرگ ایرانی، آثار سترگ خود را به تازی نگاشته است. هم‌میهنانش می‌خواهند از مضمون نوشته‌های او، برخوردار گردند. ناچار باید آثار وی را بفارسی برگردانند. قرعه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری، بنام امیر منصور سامانی، اصابت می‌کند. شرح این ماجرا را، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری که در همان سال‌های فرمانروائی امیر منصور - میان ۳۵۰ تا ۳۶۵ هجری/ ۹۷۷-۹۶۱ میلادی - تدوین یافته است، چنین می‌خوانیم:

«واین کتاب، تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری...»

ترجمه کرده بزبان پارسی... و این کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف (جلد) بود. این کتاب نبشته بزبان تازی و به اسنادهای دوازده بود؛ و بیاوردند سوی امیر... منصور بن نوح... (سامانی). پس دستخوار آمد بروی خواندن این کتاب، و عبارت کردن آن بزبان تازی؛ و چنان خواست که مرین را، ترجمه کند بزبان پارسی! پس علماء ما و اعالنبر را گرد کرد، و این ازیشان فتوی کرد که:

— روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟

گفتند:

— روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن، بیارسی، هر آن کس را که او تازی نداند!... و اینجا بدین ناحیت، زبان پارسی است، و ملوک این جانب، ملوک عجم اند، (۱۶)

۶- عرفان و مسئله‌ی زبان

پس از امیران، نوبت اعتراض عارفان، علیه استعمار زبان، فرا می‌رسد. هنوز این نیمرخ تصوف ایران، و فصلی عمیق آن را، نسبت به سیمای عمومی تصوف اسلامی - عربی گریزی و تکیه بر استقلال زبان فارسی - چنانکه باید، پی‌جوئی نکرده‌اند. مکتب «شمس» و «هولوی»، بویژه مظهر اوج عرفانی این اعتراض، بشمار می‌رود.

«شمس تبریزی» (۶۴۵-۵۸۰ ه/ ۱۲۴۷-۱۱۸۴ م)، با وجود تسلط بر زبان عربی، و ستایش پهنگام آن، آشکارا، فارسی را، برعربی ترجیح می‌دهد، و نسبت به تازی‌گرایان، اعتراض می‌ورزد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«... و زبان پارسی را، چه شده است؟! این بدین لطیفی و خوبی، که آن معانی، و لطایف که در پارسی آمده است، در «تازی» نیامده است.» (۱۸)
«زهی قرآن پارسی! زهی وحی ناطق پاک!» (۱۹)

و در دنباله‌ی همین اندیشه است که غرور فرهنگ‌ی ایرانی، بیاری و به اتکای «زبان فارسی»، به کشورگشانی در قلمرو «هند» می‌پردازد، و «حافظ» (۷۹۲-۷۲۰ ه/ ۱۳۹۰-۱۳۲۰ م)، در پیشاپیش طلایه‌ی این فرهنگ گستره‌ی با اطمینان نوید می‌دهد که:

شکرشکن شوند،

عمه طوطیان هند،

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود!

جنگ فارسی و عربی، با تخطئه‌ی «نحوی‌گری»، در عرفان، آغاز می‌شود. «نحوی»، دجال فورمالیسم، مظهر از خودبیگانگی قومی، تجلی فاجعه‌ی چهره‌ی استعمارگر زبان بیگانه، در حریم زبان مادری است. «مولوی» (۶۷۲-۶۰۴ هـ/ ۱۲۷۳-۱۲۰۷) نظر خود را درباره‌ی آنان که عمری تنها در پی زبان بیگانه رفته‌اند، و از زندگی و زبان مادری دور مانده‌اند، در پیکار «نحوی و کشتیان» روایت می‌کند:

بخاطر سفر دریا، مردی نحوی، به کشتی فرو در می‌نشیند. پس از ورود به کشتی، بلافاصله، بیماری فضل‌فروشی بی‌امانش صحن کشتی را به‌صحنه‌ی جدلی نابهنگام، تبدیل می‌سازد. نحوی، با غرور از کشتیان می‌پرسد که:

— تو، هیچ نحو، خوانده‌ای؟! دستور زبان عربی می‌دانی؟

کشتیبان، با شکسته دلی و آزر، اظهار می‌دارد که:

— نه، نخوانده‌ام!

نحوی، شتابزده، پیشداورانه و خودیستدانه می‌گوید:

— پس نیمی از عمرت بر فناست!

کشتیبان، افسرده دل، لب از سخن فرو می‌بندد. لیکن چیزی نمی‌گذرد که بادی مخالف، کشتی را بگردابی هول‌انگیز، فرو در می‌افکند. این زمان، دیگر، «لفظ» و «زبان‌دانی بیگانه» — تنها قدرت نحوی — بکار نمی‌آید. نوبت «عمل» است! کشتیبان، از نحوی می‌پرسد که:

— هیچ شنا می‌دانی؟!!

— نه!

— پس «تمام عمرت» بر فناست!

«زانکه کشتی، غرق این گرداب هائیمت» (۲۰)

رساله جامع علوم انسانی

فارسی‌گرایی و پیکار با استعمار زبان عربی، موج زمان، و پیکار عمومی برجسته‌ترین گویندگان زبان فارسی است. اختصاصی به «شمس» و «مولوی» ندارد. «سعدی» نیز به شدت درگیر آن است.

۷- سعدی و مسئله‌ی تازیگری

سعدی خاطره‌ای دارد به طنز که توطئه‌ی اصلی آن را، مسئله‌ی زبان، بویژه مشکل زبان دوگانه، و آموزش زبان بیگانه، تشکیل می‌دهد:

«سالی محمد خوارزمشاه، با «ختا»، برای مصلحتی، صلح اختیار کرد. به جامع کاشغر در آمدم. پسری دیدم در غایت جمال، و نهایت اعتدال... «مقدمه‌ی نحو زمخشری» (۵۳۸-۵۶۷هـ/۱۱۴۳-۱۰۷۴م)، در دست، همی خواند:

ضرب زید عمروا، وکان المتعدی عمروا
 (زید، عمرو را زد، و عمرو، مفعول، مورد تعدی قرار گرفته است.)!
 گفتم:

— ای پسر! خوارزم وختا، صلح کردند، و «زید» و «عمرو» را همچنان، خصومت باقی است؟!
 بخندید و مولدم پرسید. گفتم:

— شیراز!

گفت:

— از سخنان سعدی چه داری؟...»

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 «سعدی» ظاهراً در اینجا، برای آنکه طلبه‌ی جوان، و عربی دانی وی را بیازماید، و یا احیاناً عربی خوانی بیسوده‌ی وی را به وی بازنماید، با بهره‌جویی از شاهد عمرو و زید، دوبیتی‌ی عربی می‌سراید. لیکن طلبه‌ی بینوا را از آنها، چیزی دستگیرش نمی‌شود، از اینرو، با سادگی تمام، مسئله‌ی خود را، در برابر تازی‌گوئی سعدی بدینسان، ابراز می‌دارد:

«لختی به اندیشه فرو رفت و گفت:

— غالب اشعار او در این سرزمین، به زبان فارسی است. اگر بگوئی، به فهم نزدیکتر باشد» (۲۱).

۸- زبان، مسئله‌ی همگان

از «وحی» تا «اسطوره»، از قهرمانان بزرگ تاریخ، از عارفان و گویندگان سترک، تا نوآموزان دبستانها و رهنمونستانها، همه از مسئله‌ی مشکل زبان، اختلاف زبانها، و درك زبان بیگانه می‌نالند. تورات، اختلاف زبانها را، طلسم لعنتی ابدی برای پراکندگی و عدم اتحاد انسانها می‌شناسد. قرآن آنرا، از جمله، نتیجه‌ی اضطراری لغزش آدم، و خروج او از بهشت، می‌شمارد. اسطوره‌های ابتدائی افریقائی نیز آنرا بی‌آمد عصیان نیای بزرگ بشر، علیه خدای خدایان، و کیفر محتوم او، علیه وی و فرزندانش او می‌خوانند. گویندگان و عارفان بزرگ ما، همه به نحوی از تازیگوئی نگرانند. آنها دستخوش يك دوسوگرایی بر تضاد و دشواری:

— اسلام، بله! عربی، نه!

لیکن تکلیف وحدت اسلامی چه می‌شود؟ اگر «عربی، نه»، پس دیگر با کدام زبان، مسلمانان باید با همدیگر تکلم کنند و تفاهم برقرار سازند؟ هیچکس به صراحت، پاسخی بدین پرسش نداده است. لیکن جبر زمان، و مقتضیات جغرافیائی و تاریخی، صریح‌تر از هر پاسخی، راه را نموده است. — موقتاً، تا فراسوی مرز قرن‌ها، با هیچ زبان خاصی! با هر زبان که شد، با عربی، با اردو، با انگلیسی، با فرانسه، با فارسی، با زبانهای آسیای جنوب شرقی، با زبانهای روسی، با ترکی، و مانند آن، مسلمانان باید با هم صحبت کنند!

درست است که «همدلی» از «همزیائی» بهتر است. لیکن عملاً، اتحادی بر تفاهم، بمعنی دقیق کلمه، میان «همارمانان ناهمزیان» چگونه میسر است؟

۹- استعمار بی‌فرجام زبان

زبان‌شناسان، سه هزار و پانصد زبان — از آن میان، سه هزار و سیصد زبان زنده، و دویست زبان مرده — شناخته‌اند. لیکن معتقدند که زبانهای مرده‌ای که اینک ما نمی‌شناسیم، از هزارها، بیشتر بوده‌اند (۲۲). داستان «استعمار زبان» ما، را هنوز نگاشته‌اند! زبانها نیز، بعنوان مظهر

اراده‌ی گروه‌ها و ملت‌های خود برترین، هر یک در کشاکش تاریخ، کوشیده‌اند تا جهانگیر شوند. دیگر زبانها را از میانه بردارند، و دست‌کم آنها را تحت الشعاع خود قرار دهند. برای نیل بدین هدف، زبانها، از وسائل گوناگون - از مذهب، از سیاست، از فرهنگ، از اقتصاد، از توسل بزور، از همه چیز - برای تحقق جهانگیری خود، بهره جستند. لیکن گوئی تاکنون هیچ باطل‌السحری در خنثی کردن لعنت طلسم بابل علیه زبانها، کارگر، نیفتاده است. برای نمونه، زبان یونانی، دارای سه پشتوانه‌ی کم نظیر بوده است - فرهنگ یونانی جهانگشائی اسکندر، و مسیحیت - لیکن از آن امروز، تنها بسان یک زبان مرده‌ی والا، یاد می‌شود. نویسندگان انجیل‌ها، همه‌ی آثار خود را بیونانی نگاشته‌اند. اما بزودی، زبان دیگری که «عیسی» خود هرگز آن را نمی‌شناخت - زبان لاتین - زبان رسمی و مقدس مسیحیت بشمار رفت، و در سراسر سده‌های میانه، تا حدود سده‌ی شانزدهم میلادی در طول دوازده قرن، حاکم مطلق، بر ذهن و اندیشه‌ی بشر غربی بود. با این وصف، نخستین زمره‌ی اصلاحات مذهبی اروپائی (رفورماسیون)، و نهضت پرستان و «گوتسو» (۱۵۴۶-۱۴۸۳) علیه انحصار استبدادی، و استعماری لاتین، آغاز گشت:

- چرا باید کلام خداوند، و پیام وحی وی، تنها محدود و اسیر، در چارچوب زبان لاتین باشند؟ و هر کس بزبان مادری خود، قادر به آگاهی بر بشارت عیسی برای همگان، نگردد؟
این برترین اعتراض اصلاحات مذهبی، در حقیقت، برترین اعتراض علیه استعمار زبان بود!

دومین زبان بزرگ جهانی، با پشتوانه‌ی مذهبی، زبان عربی است. لیکن در حالیکه شماری مسلمانان، به هشتصد و پنجاه میلیون تن، بالغ می‌شود، بیشتر از یکصد و بیست میلیون تن - در حدود یک هفتم - از آنان، به زبان عربی قادر به تکلم، و تفاهم نیستند. مسلمانان امروز جهان، بیش از هر زمان، از تکلم بیک زبان واحد مذهبی دورتر شده‌اند.

بزرگترین دوره‌ی وحدت اسلامی، پس از سقوط «بنی عباس»، (۶۵۶-۱۳۲ هـ/ ۱۲۵۸-۷۵۰ م) دوره‌ی «خلافت عثمانی» (۱۲۳۷-۱۶۹۹ هـ/ ۱۹۱۸-۱۲۹۹ م) بشمار می‌رود، لیکن زبان ترکی نیز هرگز نتوانست، حتی در قلمرو خلافت آل عثمان، زبانی واحد و همه‌فهم گردد.

فارسی، نزدیک به سیصد سال، با جاذبه‌ای عرفانی و فرهنگی، هند را فتح کرد، لیکن تنها قشر بسیار محدودی از آن را، و سپس نوبت به فتح هند، بوسیله‌ی انگلیسی رسید. سه قرن استعمار انگلیس نیز نتوانست، در بیشتر از

پانزده درصد از جمعیت هند - آنها با تلفظی پس شگفت، و تسلطی ناقص - نفوذ نمایند. استعمار زبان فرانسه نیز، با همه زیباییهای اشراف‌پسندش، با همه استقبال دربارهای روسیه و انگلستان از آن، با همه تسخیرهای هندوچین، و بخشی از آفریقا و امریکایش، بیش از مدتی پس کوتاه، در قشری پس اندک، نتوانست، کار چندانی از پیش برد.

همان‌گونه که همه‌ی مسیحیان، بزبان‌هایی غیر از زبان مسیح - آرامی - گفته‌های منسوب به او را می‌خوانند، خوانندگان «مارکس» (۱۸۸۳-۱۸۱۸) نیز بیشتر نوشته‌های او را، به زبانهای دیگر - در درجه‌ی اول به روسی، به چینی، و به انگلیسی - می‌خوانند، تا بزبان اصلی او (آلمانی) - نه مارکسیسم، نه هگلیسم، و نه نازیسم، هیچیک نتوانستند، پشتوانه‌ای جهانی برای زبان آلمانی گردند - آری، نه اتحاد رنجبران جهانی مارکس، نه سرنیزه‌ی سربازان مهاجم هیتلری، نه شکوه شعر «گوته»، نه زبان تند و آتشین «نیچه»، نه پیام‌های آسمانی «کانت»، و نه موسیقی جهانکشای «موتسارت» و «بتهوفن»!

۱۰- آرمان‌های جهانی، و زندان زبانهای بومی

در تمام طول تاریخ، انسان‌ها، همواره خواهان نهضت‌هایی جهانی و همه‌گیر بوده‌اند. لیکن با چه وسیله؟ هر نهضت، به محض آنکه با از قلمرو زادگاه خود بیرون نهاده است، اسیر طلسم لعنت برج بابل شده است؛ درهم شکسته است، و در هر گوشه، در چارچوب محدود زبانی بومی، اسیر گشته است، و از اصل خود جدا مانده است. در نتیجه نیز، در ورطه‌ی سوءتعبیرها، سوء - ترجمه‌ها، لفظ‌پردازی‌ها و سوسنطاتی‌گری‌ها، فرو افتاده است! ترجمه‌ی قرآن، انجیل، اوستا، ودا، بودا، کنفیسیوس، و دیگر کتابهای بنیادی مردان با پیام، بکدام زبان، مورد قبول عام یافته است، و بعنوان ترجمه‌ای استاندارد، بدون کمترین اختلافی با اصل، پذیرفته شده است؟

پیشنهاد آرمان‌های جهانی، برای وحدت بشریت، همواره در واپسین تحلیل، همانند پیشنهاد موشمان برای ساختن زنگوله‌ی اعلام خطر برای گردن گریه بوده است! آنها، فقط آنچه را که نیندیشیده بوده‌اند، این بوده است که:

- زنگوله را چه کس بگردن گریه بیفکنند؟

- آرمان جهانی برای همه‌ی انسانها، برای ایجاد وحدت -

عبدلی، هم‌اندیشی، هم‌کرداری، هم‌پنداری، و هم‌گفتاری - در میان همه‌ی فرزندان پراکنده‌ی انسان، انسان‌هایی که دست‌کم با سه‌هزار و دویست زبان مختلف با یکدیگر گفتگو می‌کنند، لیکن با کدام وسیله؟ با کدام زبان که دیگر خود تبعیض، اختلاف، سوءتفاهم، کوچک‌داشت گروهی، و خودبرتربینی تازه‌ی دسته‌ای دیگر را، دامن نزنند؟

محاسبه شده است که مجموع آگاهی علمی و فرهنگی انسان در جهان معاصر، هرپانزده سال یکبار، دو برابر می‌شود - با نرخ رشدی سالیانه بالغ بر آرتا درصد (۲۳). اینک چگونه می‌توان، چنین کبکشان سترگی از زاده‌های اندیشه‌ی بشری را، به سه هزار و سیصد زبان، به‌همه‌ی فرزندان انسان رسانید؟ و یا بیازی کدام زبان می‌توان بیشترین، و یا حتی اندکی از آن را، به همه ابلاغ کرد؟

۱۱- تلاش برای رهایی اندیشه از زبان

از هنگامیکه «ارسطو» (۳۲۲-۳۸۴ ق م) به کالبدشکافی جامع اندیشه‌ی بشری (منطق)، در بیست و چهار قرن پیش، همت گماشت، گفتگوی تفاوت، «اندیشه» و «زبان»، استقلال یا همبستگی، زبان یا سودآندو نسبت به یکدیگر نیز مورد توجه قرار گرفت *ژورنال علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی*

- آیا می‌توان بدون زبان، اندیشید؟

- اگر نه، پس چگونه است که ماگاه بگونه‌ای برق‌آسا، درباره‌ی موضوعی می‌اندیشیم، آنرا نقد، نقی یا قبول می‌کنیم، لیکن بهنگام بیان همان اندیشه، ساعت‌ها به‌گفتن و نوشتن نیازمندیم؟ وغالباً نیز ناخرسندیم که واژه یا تعبیری مناسب، برای ابراز اندیشه‌ی خود، نمی‌یابیم؟

- اگر می‌توان بدون زبان، و مستقل از آن، اندیشید، چگونه می‌توان همین اندیشه را، باز هم‌چنان رها از قید زبان و زمان محدودکننده‌ی آن، بدیگران انتقال داد، و یا از آنان دریافت داشت؟

از هنگام ترجمه‌ی «منطق ارسطو» از یونانی - یک زبان هندو اروپائی با ویژگی‌های دستوری خود نسبت بزبان‌های سامی - بزبانهای سریانی و عربی،

به سبب نبودن رابطه‌ی لفظی میان مبتدی و خیر (مانند «است»)، «مبحث الفاظ»، به عنوان يك بحث قرعی، برای فهم بهتر مفاهیم کلی منطقی، بدان افزوده شد. لیکن، پیوسته، لزوم رهائی منطقی - بررسی قوانین اندیشه - از زبان، احساس می‌شود، تا سرانجام از اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، «منطق ریاضی»، یا سمبلیک، بصورت يك رشته‌ی مستقل علمی، تدوین یافت (۲۴). با این وصف، منطق سمبلیک، هنوز چیزی، فنی، دانشی اختصاصی‌تر از منطق صوری - منطق عقید بزبان - بود، و تنها «خواص علم» می‌توانستند از آن، برخوردار گردند. افزون بر این، هر کارشناس منطق سمبلیک، اگر چه بگونه‌ای رمزواره، جمله‌ها را با نشانه‌های خاص، بکار می‌برد، لیکن او خود ناچار، بزبان مادری خویش، یا بزبانی که منطق سمبلیک را بدان فرا گرفته است، باید بیندیشد. وی تنها، نتایج اندیشه‌ی خود را بگونه‌ی ریاضی، بیان می‌دارد، نه آنکه بتواند زها از زبان، بیندیشد!

محدودیت دیگر منطق سمبلیک، در برابر نیازهای عمومی بشری آنست که آن، تنها قادر است در قلمرو محدود مسائل و مفاهیم منطقی، با دقت و رسائی بیشتر اندیشه کند. لیکن از تفاهم با دیگران در مسائل روزمره، بکلی ناتوان است. از اینرو، مسئله‌ی پیشین، همچنان مطرح بود که:

- چگونه می‌توان بطور کلی، بدون نیاز بزبان خاصی، اندیشید؟ و یا آیا اصولاً چنین چیزی میسر است؟ یا همچنان باید، در طلسم جادویی برج بابل، گرفتار، باقی ماند؟!

در سال ۱۹۳۰ میلادی دانشمندی آلمانی، بنام «هاگ Haag»

موفق شد، الگوئی از زبانی سمبلیک، برای اندیشه بدست دهد. وی اثر خود را، بنام «رهائی اندیشه از زبان، بیاری خط، مفهومی یا مفهوم‌نگار» منتشر ساخت (۲۵).

يك سال بعد، در ۱۹۳۱ «نویران»، پژوهشگر انگلیسی زبان، با محدودیتی بیشتر از کار «هاگ»، ولی مستقل از او، «زبان جهانی تصویری: نخستین اصول تیپ‌های برابر» خود را انتشار داد (۲۶).

لیکن هیچیک از این کوشش‌ها، و تلاش‌های همانند دیگر، برای «اندیشه‌نگاری بدون زبان»، تاکنون نتوانسته است، پاسخی عمومی به مشکل اختلاف و فراوانی زبانها، و راه حلی برای تفاهم مردمان، بدست دهد. زبانها، همچنان وجود دارند، و مردمان، امروزه بیش از هر زمان دیگر، درگیر آنها

مستند!

۱۲- دشواری‌های بنیادی زبانها

بخاطر یافتن راه حلی جهانی، برای مشکل تفاهم عمومی، نخست باید دید، دشواری‌ها، و نارسائی‌های زبانهای زنده‌ی کنونی، برای آنکه بتوانند زبانی جهانی گردند، چیست؟

بطور کلی دشواری‌های زبانهای طبیعی را می‌توان در سه دسته، رده‌بندی کرد:

۱- مسئله‌ی خط

۲- مسئله‌ی واژه‌ها

۳- مسئله‌ی قاعده‌ها و دستور زبان

در میان این سه مسئله، بنظر می‌رسد که مسئله‌ی خط، بیشتر عارضی و فرعی، و دو مسئله‌ی دیگر - واژه‌ها و دستور - مسائلی بنیادی و اصلی بشمار روند. زیرا، در حالیکه بسیاری از زبانها، درگیر دشواری شیوه‌ی املاء کلمات خود هستند، و گاه پس از ده تا پانزده سال تحصیل، هنوز بسیاری از مردمان قادر نیستند، بزبان مادری خویش، هرچه را که می‌شنوند، بدرستی بنویسند، ملاحظه می‌شود که دسته‌ای دیگر از زبانها، با اصلاح خط خود، با دقت و سهولت بسیار، این مسئله را حل کرده‌اند. در زبانهای مثل آلمانی، یونانی، رومی، ایتالیایی، ارمنی، و مانند آنها، کم و بیش، هرچه نوشته می‌شود، همان خوانده می‌شود، و هرچه گفته می‌شود، همان بی‌اشکال، نوشته می‌شود. لیکن زبانهای مانند انگلیسی و فرانسه، و حتی فارسی ما (مانند خواب = خاب، خواجه = خاجه، خواهر = خاهر) مسئله‌ی خط و املاء، دیگر بدان سادگی زبانهای نوع اول نیست.

۱۳- زبان‌ها، و تورم واژه‌ها

از مسئله‌ی خط که بگذریم، دیگر کم و بیش، عمده‌ی زبانها، درگیر مشکلات بسیاری از نوع دوم و سوم - واژه‌ها و دستور زبان - اند.

بررسی مشکل واژه‌ها، البته از هر نظر، در اینجا میسر نیست، در اینجا، تنها بیکی از ابعاد آنها اشاره می‌شود:

— حجم سنگین کمیت واژه‌هایی که برای ادای مقصود در هر زبان باید فرا گرفت.

«**لغت‌نامه‌ی دهخدا**» پس از بیش از نیم قرن تلاش، اینک بالغ بر دوست هزار واژه را در زبان فارسی جمع‌آوری کرده است. فرهنگ بزرگ انگلیسی آکسفورد، نزدیک به نیم میلیون واژه دارد. آلمانی سیصد هزار، و فرهنگ مشهور چینی «**کانگ‌هه‌سی Kanghsi**»، شامل چهل هزار «اندیشه‌نگار» است که تنها مفهوم واژه‌های چینی را باز می‌نمایند، نه تلفظ حروف و صدای کلمات آنها را. برای سنگینی این خط اندیشه‌نگار، و فراوانی واژه‌ها و مفاهیمی که توسط آنها، باز نموده می‌شوند، کافی است بدانیم که زبان آموزهای چینی، عموماً به آموختن هزار و دوست شکل از این اندیشه‌نگارها، اکتفا می‌ورزند. و تازه چنین زبان‌آموزهایی، حدود سه برابر زبان آموزهای اروپایی، حجم و مطلب دارند (۲۷).

چه کسی بدین همه واژه نیاز دارد، و عرکس، تا چند درصد این واژه‌ها را می‌تواند، فرا گیرد، بفهمد، و بالاتر از آن، بکار بندد؟
محاسبه شده است که کودکان فرهنگ‌های رشد یافته به هنگام ورود به دبستان، حدود سه هزار (۳۰۰۰) واژه می‌دانند. میان ۱۵ تا ۶۰ درصد از زبان مادری خود. افراد بالغ، بطور متوسط، گنجینه‌ی ذهنی لغاتشان، به پانزده هزار واژه بالغ می‌شود. در حدود ۲ تا ۷ درصد از زبان مادری خویش! (۲۸). نویسندگان بزرگی چون «شکسپیر»، «گوته»، «نیچه»، «داستایوفسکی»، و «سعدی»، در فراخوانی با حدود بیست و پنج هزار واژه، قلم می‌زنند؛ یعنی کاربرد توان‌ترین نویسندگان، در حد میان یک هشتم تا یک بیستم، یا ۵ تا ۶۰ درصد واژه‌های زبان مادری آنهاست. البته این تنها حد کاربرد، یا زبان‌ورزی عملی آنها بشمار می‌رود. گستره‌ی زبان‌دانی، و ظرفیت زبان فهمی انفعالی آنها، ۲۵ تا ۷۵ درصد بیشتر از مهارت عملی آنها در زبان مادری است، و به ۸۵ تا ۳۲۵ درصد زبان مادری، افزایش می‌پذیرد.

بدین ترتیب، درک حتی کامل زبان مادری، همواره برای تحصیل‌کرده‌ترین افراد، بصورت یک مسئله باقی می‌ماند، تا چه رسد فهم رسای آن، برای دیگران!

زبانهای طبیعی، با آنکه عاری از منطق نیستند، با این وصف، همواره نیز منطقی بشمار نمی‌روند. عربی‌شناسان، برای تفکیک ابعاد منطقی و غیرمنطقی زبان از یکدیگر، دو اصطلاح مفید بکار برده‌اند، بنام «**سماعی**» و «**قیاسی**»؛ آنچه را که در زبان عربی، طبق قاعده، بتوان دریافت، ساخت و بیان کرد،

«قیاسی» می‌نامند. و آنچه را که خارج از قاعده باشد، و تنها باید دید که اعراب آنرا بنا بر عادت، چگونه بکار می‌برند، و پیشاپیش، از روی هیچ قاعده‌ای نمی‌توان آنرا حدس زد، «سماعی» می‌خوانند.

برای نمونه، عرب به «آقا»، و «سرور» می‌گوید، «سید»، و به «خانم» و «بانو»، تنها با افزودن يك تاء تانیث، (ة) می‌گوید، «سیده»، و همچنین است، «کریم»، «کریمه»، «سعید»، «سعیده»، «ناصر»، «ناصره»، «منصور»، «منصوره»، و مانند آن. اینک اگر بصورت دقیق منطقی و ریاضی، ما همین يك پساوند (تاء تانیث) را همواره بکار می‌بردیم، درست واژه‌های مربوط به مذکر و مؤنث در زبان عربی، تقسیم به نصف به اضافه يك، می‌شد. یعنی اگر اینک هشت هزار اسم مذکر و مؤنث در عربی وجود داشته باشد، ما آنگاه با چهار هزار واژه‌ی مذکر، افزون بر يك پساوند تانیث، هشت هزار واژه می‌داشتیم، و تحمل رنج فشار حافظه، در برابر حجم این لغات، به نصف تقلیل می‌یافت. لیکن متأسفانه زبان عربی همواره این چنین منطقی و قیاسی نیست. مثلاً در برابر «اب» به معنی «پدر»، دیگر نمی‌گویند «أبه» بمعنی «مادر»، بلکه می‌گویند «أم»، یا اگر «ابن» پسر است، «ابنه» دختر، نیست، بلکه «بنت» دختر است، و مانند آن، این گرفتاری، در بیشتر از زبانها وجود دارد، و بهمین سبب، حجم واژه‌های هر زبان، از ظرفیت یادگیری افراد، بمراتب بیشتر است.

— در حالیکه تواناترین نویسندگان، برای خلق شاهکارهای خویش، به پنج تا بیست و پنج (۲۵-۵) درصد از واژه‌های زبان مادری خویش، بیشتر نیازی ندارند، در این صورت واقعاً مشکل، برای بیان زیبای اندیشه‌های خویش، به چه مقدار واژه نیاز دارد؟

بزودی ما، به پاسخ بدین پرسش، با واژه‌های گفتم (در ش ۱۸ همین گفتار). اینک نوبت پرداختن به سوئمی مسئله‌ی زبان، یا مشکل قواعد آن است!

۱-۴- زبانها، و نارسائی قاعده‌ها

در مورد «دستور زبان» نیز، زبانها، دارای دو جنبه‌ی منطقی و غیرمنطقی، یا «سماعی» و «قیاسی» اند. قاعده‌هایی که زبانها می‌آموزند، همواره از عمومیت و قاطعیت برخوردار نیستند. نوادر و استثناعهای سماعی، همواره مزاحم کاربرد عمومی قواعد زبانها بشمار می‌روند. مدت‌ها، باید وقت هرنسل، صرف آموزش

کاربرد بی قاعده کی‌ها، سماعی‌ها و استثناءها، به نونهالان خود گردد. ما «بد» و «خوب» را به فرزند خود می‌آموزیم، بعد، فرزند ما، کار بدی می‌کند. به او می‌گوییم:

— از این کارت «بدم» آمد.

و او می‌گوید:

— اما من «خوبم» آمد!

عمل بدقبلی او را موقتاً بفراموشی می‌سپاریم، و به تصحیح او — یا درست‌تر بگوئیم، به لزوم عدول او از منطق زبان — مبادرت می‌ورزیم:

— نگو «خوبم» آمد! بگو «خوشم» آمد!

— چرا نگویم «خوبم» آمد؟ مگر شما نگفتید، «بدم» آمد؟ «بد»،

«خوب»! بدم آمد، خوب آمد!

— با این وصف، نباید گفت: «خوبم آمد!». — باید گفت:

«خوشم آمد»!

— آخر چرا؟ آیا همیشه «ب» به «شین» تبدیل می‌شود؟!

— نه همیشه! ولی اینجا اینطور است!...

حال، کاربرد فعل ماضی، و مضارع را به کودک خود می‌آموزیم:

— خوردم، می‌خورم

— دویدم، می‌دوم

— خندیدم، می‌خندم. *در مطالعات فرسنگی*

و او، با شادی، و به قیاس، دنبال می‌کند، که:

— نوشتم، می‌نویسم

— رفتم، می‌روم

— گفتم، می‌گویم!...

سخنش را قطع می‌کنیم، و به تصحیحش می‌پردازیم:

— نه، غلط است! باید بگویی:

— می‌نویسم

— می‌روم

— می‌گویم!...

کودک ما، با شگفتی و اضطراب می‌رسد:

— پس «شین» نوشتم، کجارت؟ و این «شین»، درمی‌نویسم،

یکباره از کجا آمد چرا «ف» در «رفتم»، و در «گفتم»، یکباره در «می‌روم» و

«می‌گویم»، به «او» تبدیل شد؟ آیا در فعل مضارع، همیشه «شین» به «سین» و همیشه، «ف» به «او» تبدیل می‌شود؟ یعنی در مورد شنیدن، خفتن باید بگوئیم:

— شنیدم، می‌سنوم، مانند نوشتم، می‌نویسم؟

— حقم، می‌خویم، مانند گفتم، می‌گویم؟!...

بچه‌ها، چه خوب می‌توانند انسان را کلافه کنند! فیلسوفان کوچک، همه چیز را قیاس می‌کنند. می‌خواهند دلیل همه چیز را بدانند. گوئی هیچ چیز بی‌منطق، هیچ چیز بی‌قاعده، و استثنائی برای آنها نباید وجود داشته باشد؟! در هر حال، بویژه در جنبه‌ی غیرمنطقی زبان، در مورد سماعی‌ها، این تجربه‌ای است که کم‌وبیش، در هر زبان، بزرگسالان، در برخورد با کودکان خود، آنها را می‌آموزند. و همین بعد غیرمنطقی، همین بعد غیرقیاسی زبان، بزرگترین مسئله‌ی هر کسی است که در بزرگی می‌خواهد زبانی بیگانه را فرا گیرد! به هنگام فراگرفتن زبان‌های بیگانه در بزرگسالی، چه حسرت‌ها که بخاطر بی‌قاعدگی‌های غیرضروری حاکم بردستور آنها، نخورده‌ایم، و احیاناً چه پیشنهادهای صددرصد منطقی و اصلاحی برای تصحیح و بهبود آنها نداشته‌ایم، لیکن هرگز گوشی شنوای در میان اهل آن زبان، برای اندرزه‌های منطقی خود، نیافته‌ایم؟! و در برابر، خود نیز همان «اصل تجاوز از منطق» را، در مورد زبان مادری، به نونهالان خویش، تحمیل ننموده‌ایم؟!

هنوز در هیچ زبانی، پژوهشی در دست نیست، تا زبان بدآموزی‌های اصل تجاوز از منطق و فشار «تورم دستوری» را در، رشد شخصیت کودکان، در ایجاد نگرانی، هراس، پرخاشگری، و عدم اعتماد به نفس در آنان، ارزشیابی کند. آیا اگر انسان‌ها، از کودکی، با زبانی منطقی، شیوه‌ی گفتن و اندیشیدن را فرا می‌گرفتند، در بزرگی احیاناً از تعادل بیشتر عاطفی برخوردار نمی‌شدند؟ رفتاری، پنداری، و گفتاری منطقی‌تر از خود ابراز نمی‌داشتند؟ آیا اگر کودکی، همواره بنا بر غریزه، جلوه‌ی ساده، و بی‌تکلف منطقی طبیعی، بخواهد بسا شیوه‌ای منطقی، بی‌آمد خلاقیت‌های ذهنی خود را ابراز دارد، آنگاه ما، پیوسته منطقی بودنش را، بسپانه‌ی انحراف از سنت غیرسماعی بودن زبان، براو خورده بگیریم، آیا در او واکنشی اضطراب‌آمیز، تردیدانگیز، و تزلزل‌زا، ایجاد نخواهد کرد؟ آیا هرگز زبان‌شناسان، از دید روانشناسی به مسئله‌ی زبان نگریسته‌اند؟

۱۵- زبانها، و تورم قاعده‌ها

بی‌قاعدگی‌ها، عدول از اصل منطق، تنها مسئله‌ی دستوری زبانها نیست.

در کمیت و کیفیت قاعده‌ها نیز، جای گفتگو، بسیار است.

آیا قاعده‌های زبانها، همه بیک اندازه ضروری‌اند؟ همه کافی‌اند؟ بیشتر از حد لزوم، یا کمتر از آن نیستند؟

کوتاه سخن، برای درست سخن گفتن، و بیان رسای اندیشه‌های خویش، ما واقعاً به چند قاعده نیازمندیم؟ به صد قاعده؟ به هزار قاعده؟ به ده‌هزار قاعده؟ آیا همانگونه که شماره‌ی ضروری قواعدی را که برای درست فکر کردن، و درست حساب کردن، در منطق و در ریاضیات - در چهار عمل اصلی - می‌دانیم، نمی‌توان در مورد زبان‌هائیز به چنین دقتی نائل گشت؟

کتاب دستور زبان هندی نوشته‌ی «پانینی» Panini، یکی از قدیم‌ترین کتابهای دستور زبان بشمار می‌رود، و تاریخ تألیف آن، به چهار قرن پیش از میلاد، منتسب می‌شود. «پانینی»، «سیمبویه»ی زبان هندی باستان است. تألیف وی، پی‌آمد پژوهش و تلاش چندین نسل از زبان‌شناسان هندی را، یکجا بدست می‌دهد. کتاب پانینی، «چهار هزار قاعده‌ی دستوری» را، برای زبان هندی، جمع‌آوری کرده است (۲۹).

در برابر این انبوه هولناک از هرم قواعد است که شکایت و توصیه‌ای انگیزنده از «حسرت زبونی»، از هند باستان، درباره‌ی قواعد دستور زبان، به یادگار مانده است:

«براستی دستور زبان را، گسترده‌ای بیکران است. کوتاه سخن، دران، زندگی، خود باز پس تابنده است، با مانع‌ها و راه‌بندهای بسیار! از اینرو، همانند مرغان، فلاسنگو، که از آب، برای خود مهم‌ترین طعمه را برمی‌گزینند، ما نیز باید بشیادی‌ترین اصول دستوری را، از میان انبوه قواعد غیرضروری زبان، برگزینیم، و فرعیات تجملی را، بکناری نسیم.» (۳۰)

در حالیکه قواعد مربوط به «اسم»، در زبان فارسی، از شماره‌ی انگلستان یک دست تجاوز نمی‌کند، «قواعد اسم»، در «زبان روسی»، تنها در یک کتاب خودآموز مقدماتی آن، بر ۱۸۶ قاعده، بالغ می‌گردد. و تازه، این زبانی است که در برابر این افراط در قاعده تراشی برای اسم، از تفریط در «حرف تعریف»، رنج می‌برد، یعنی فاقد هرگونه حرف تعریف است (۳۱).

در واپسین تحلیل، زبانهای طبیعی و مادری، عموماً از مسئله‌ی «تورم قاعده»، یا «تورم دستوری»، - فزونی بیش از اندازه‌ی لزوم قاعده‌ها - رنج می‌برند.

برای نمونه، به قاعده‌ی معرفه و نکره‌ی اسم، در چند زبان نظر می‌افکنیم. بطوریکه در جدول زیر، دیده می‌شود، بترتیب آلمانی دارای بیست و هشت

جدول مقایسه‌ی حرف تعریف و نکره در شش زبان

ش	زبان	حرف تعریف	علامت نکره	جمع کل
۱	آلمانی	۱۶	۱۲	۲۸
۲	فرانسه	۳	۲	۵
۳	عربی	۱	۳	۴
۴	انگلیسی	۱	۲	۳
۵	فارسی	-	۱	۱
۶	روسی	-	-	-

حرف برای تعریف و نشان نکرگی اسم است. فرانسه پنج، عربی چهار، انگلیسی سه، فارسی تنها دارای یک حرف است. و روسی، گریبان خود را، بکلی از قید آن، رها کرده است.

اینک واقعاً برای نشان دادن اینکه اسمی معرفه، یا نکره است، به بیش از یک نشان یا «آوند» - پساوند، میان‌وند، یا پیشاوند - نیازی هست؟ یا اصولاً هیچ نیازی نیست؟ آیا لازم است که پیوسته، در هر حالت اسم - در حالت مفرد، جمع، فاعلی، مفعولی، مذکور، مؤنث، و مانند آن - حرف تعریف، یا نکره‌ی آن نیز، تغییر کند، مثل آلمانی؟ یا یک شکل ثابت برای همه‌ی حالات آن کافی است، مانند فارسی؟ یا هیچ شکلی لازم نیست، مانند روسی؟

برای پاسخ گفتن به پرسش‌هایی از این دست، بویژه برای یافتن راه حلی ساده، برای مشکل تقاضم بین‌المللی، و شکست طلسم لعنت برج بابل، از سده‌ی نوزدهم، پژوهندگانی، به تلاشی سخت و استوار، دست یازیدند. بی‌آمد این تلاش‌های زایا، عرضه داشت و تدوین زبان‌هایی منطقی و اختراعی چندی بود که انقلابی بنیادی را در تفکر و دید بشر نسبت به ساخت زبان، و کاربرد آن، پدید آورده است.

۱۶- زبانهای اختراعی، و انقلاب زبان

انقلاب زبان - از برترین دست‌آوردهای اندیشه‌ی منطقی بشر - ما را با تقسیم‌بندی تازه‌ای از زبانها، روبرو ساخته است:

- ۱- زبانهای یافته، یا طبیعی و مادری
- ۲- زبانهای ساخته، یا اختراعی و وضعی
- ۳- زبانهای پرداخته، یا نیمه طبیعی و نیمه اختراعی

زبانهای ساخته یا اختراعی، کمتر از «واژه‌ها»، و بیشتر از «رمزواره‌ها»، برای بیان اندیشه‌ها، مفهوم‌ها و آهنگ‌ها بهره‌جسته‌اند، مانند اعداد در ریاضیات، حروف در جبر، و شیمی، نت در موسیقی، و نمادها در منطق ریاضی، هرچند که برای بیان مفاهیم فلسفی و فکری نیز، چنانکه اشاره رفت (ش ۱۱)، همین گفتار)، کوشش‌ها شده است، تا از زبان‌های اختراعی سمبلیک استفاده شود، لیکن این تلاش‌ها، به‌هیچ‌روی، پاسخگوی نیاز توده‌ها، در روابط بازرگانی، ورزشی، جهانگردی و دیگر فعالیت‌های آنان، در روابط بین‌المللی، نبوده است. از اینرو، با پرداختن به نوع سوم زبانهای پرداخته، یا نیمه‌طبیعی و نیمه‌اختراعی، توانسته‌اند، انقلابی بس بزرگ راه در تفاهم انسانی، پدید آورند. زبانهای پرداختی، به پالایش و بازسازی دقیق منطقی هرچهار مسئله‌ی مهم زبانهای طبیعی - دشواری املاء، فراوانی غیرضروری واژه‌ها، تورم‌دستوری قاعده‌ها، و بی‌قاعدگی‌ها - پرداخته‌اند. البته در مورد زبان، هنوز مسئله‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی مهم دیگری وجود دارد که مسئله‌ی آهنگ و موسیقی زبان باشد. پاره‌ای از زبانها، بگوش «خوشنواتر» از دیگرانند! از اینرو، موفق‌ترین زبان‌پردازان، از مسئله‌ی موسیقی و خوش‌آهنگی زبان پرداختی نیز، غافل نمانده‌اند.

۱۷- وولاپوک - نخستین زبان پرداختی جهانی

زبان‌سازی و زبان‌پردازی، هرچند از سابقه‌ای طولانی‌تر برخوردار است، و حتی «دکارت» (۱۶۵۰-۱۵۹۶) در سده‌ی هفدهم، به‌توع محدودی از آن، بخاطر

تدوین زبانی ویژه‌ی فلسفه، دست آزرده است، با این وصف، پرداخت اصیل آنرا، باید از انقلابات بزرگ سده‌ی نوزدهم، بشمار آورد.

تاج افتخار نخستین گام انقلاب عمومی در زبانهای کمکی جهانی، بی‌تردید، نخست از آن روحانی آلمانی، «شلیسر Schleyer» می‌گردد که در سال ۱۸۷۹، زبان جهانی خود را بنام «وولاپوک Volapuk» منتشر ساخت (زبان جهان = زبان = Puk، کسره‌ی اضافه = a، جهان = Vol).

زبان «وولاپوک»، بیشتر با تسطیح و پالایش واژه‌های انگلیسی تدوین شده است، و از قواعد بسیار ساده‌ای برخوردار است. «وولاپوک»، در دهه‌ی نهم سده‌ی نوزدهم (۱۸۹۰-۱۸۸۰)، از استقبال فراوانی برخوردار گردید (۳۲). لیکن بزودی، همه چیز آن - موسیقی زبان، سادگی، سهولت ترکیب، و قواعد آن - تحت الشعاع «زبان اسپرانتو» قرار گرفت که نه سال بعد، در سال ۱۸۸۷، انتشار یافت.

۱۸- کوپرنیکی دیگر برای زبان

لهستان، دو کوپرنیک داشته است، یکی «نیکولاس کوپرنیکوس» (۱۸۶۸-۱۷۹۷) و دیگری «لازاروس لودویگ زامنهوف» (۱۹۱۷-۱۸۵۹). دکتر «زامنهوف Zamenhof»، آفریننده‌ی زبان اسپرانتو Esperanto است. وی به خوانندگان شاک‌کننده‌ی کتاب دستور چهار هزار قاعده‌ای «پانینی» (همین گفتار، ش ۱۵)، و همه‌ی جویندگان دیگری که برسیده‌اند: «برای دانستن و کاربرد یک زبان، چند قاعده، واقعاً لازم است»، پاسخ گفته است که:
- فقط شانزده (۱۶) قاعده که می‌توان عموماً، در ظرف ده دقیقه، آنها را خواند و فهمید، حداکثر، در ظرف ده ساعت، بر کاربرد آنها، تسلط یافت!

«زامنهوف»، به موسیقی زبان، توجه خاص مبذول داشته است. از اینرو، الگوی آهنگ آنرا، «زبان ایتالیائی» که به تأیید بیشتر از آشنایان بزبان‌های مهم غربی و شرقی، یکی از خوش‌آهنگ‌ترین زبانهای دنیاست، انتخاب کرده است.

- چند واژه برای کاربرد کافی زبان، در روابط روزمره‌ی

جهانی، بسنده است؟

زامنهوف پاسخ می‌دهد:

- پنج هزار واژه، در حدی که معمولا کودکان، در سال‌های نخستین دبستان، در زبانهای مادری خود می‌شناسند؟

- آیا با این مقدار واژه، و چنین زبانی، می‌توان بیشتر چیز-هائی را که در زبانهای، مانند انگلیسی با حدود نیم میلیون واژه، در آلمانی با حدود سیصد هزار واژه، و در فارسی با حدود دویست هزار واژه بیان می-کنند، اظهار نمود؟

- کاملاً!

- چگونه؟

- بیاری آوندها (پیش‌آوندها، میانوندها، و پس‌آوندها)؛ اسپرانتو از بالغ برصد «آوند ثابت»، برخوردار است. بیاری این صدآوند، و پنج هزار ریشه، هراسپیرانیستی قادر است، تا پانصد هزار واژه بسازد، و مقاصد خود را در گسترده‌ترین افقی از واژه‌های ممکن، و با تسلط کافی، ابراز دارد. در صورتیکه در زبان‌های مادری و طبیعی، کمتر کسی، حتی بربک دهم این مقدار نیز تسلط ندارد که آنها را به آسانی و دلخواه، بکار برد.

شاید بربک ناآشنای بزبان عربی، کافی نباشد که پس از دهسال تحصیل زبان عربی، در خارج از محیط عربی‌زبانان، بتواند «قرآن» را بدون اشکال، بخواند و به‌فهمد. لیکن مسلماً پس از دوام - شصت روز، هرروز تنها یک ساعت تحصیل زبان اسپرانتو - هرکس، از هرزبان، می‌تواند ترجمه‌ی قرآن را بزبان اسپرانتو بخواند، و بخوبی آنرا دریابد!

- اگر قرآن معجزه است، آیا فهم آن بیاری زبانی در ظرف مدتی بالغ بر شصت ساعت، خود معجزه‌ای دیگر، انقلابی سترگ، موهبت، و موفقیتی پس شگرف، در تفاهم انسانی و جهانی نیست؟
قرآن، شش سال پیش، به اسپرانتو، با پشتیبانی یونسکو، ترجمه شده است، و این معجزه را، پس از نزول خود، برای دومین بار در تاریخ، تأیید کرده است (۳۳). و اسپرانتو، طلسم لعنت بابل را شکسته است.

۱۹- سهولت اسپرانتو

درباره‌ی سهولت اسپرانتو، سخن‌هائی گفته‌اند که به افسانه شبیه‌تر است، تا به واقعیت. و افسانه‌آس‌تر اینکه، آن همه، خود عین واقعیت است!
«تولستوی» (۱۹۱۰-۱۸۲۸)، خداوند «صلح و جنگ»، و آفریننده‌ی

از فردای همان روز من بخواندن کتابهای آسان اسپرانتو پرداخته، یکماه سپری
لشد که در خواندن و نوشتن، اسپرانتیست کاملی شدم. و برای آزمایش قوهی خود،
مقداری از مثلثهای... آذربایگان را، به آن زبان، ترجمه نمودم...» (۳۵)

معمولاً بین پنجاه تا صد ساعت تمرین لازم است تا کسی بتواند، از عهدهی
«آزمایش رانندگی» برآید. همین مقدار وقت برای کسب مهارت در «هاشیمین نوبسی»،
ضروری است. «شطرنج» نیز دست کم به همین مقدار وقت، نیازمند است.
در حالیکه مردمان، سالها، در سراسر جهان، وقت صرف فراگرفتن زبانهای
بیگانه می کنند، راستی آیا، بگفتهی «تولستوی»، صرف چنین وقت اندکی -
حدود وقتی که برای فراگرفتن رانندگی، هاشیمین نوبسی، یا شطرنج، لازم است -
برای یادگرفتن یک زبان جهانی، نمی ارزد؟ - زبانی که لعنت ابدی طلسم بابل
را، برای همیشه از فکر و ذکر انسانها، می زداید؟!

۴۰ - اسپرانتو در کشاکش زمان

اسپرانتو، پس از انتشار خود، در ۱۸۸۷، به سرعت گسترش یافت. لیکن
جنگ جهانی اول، و سپس رشد نامیونالیسم های افراطی فاشیسم و نازیسم
در اروپا، و استالینیسم، در روسیه، و استعمار فرانسه، انگلیس، هلند،
بلژیک، و پرتغال، در آسیا و آفریقا، و تکیه ی هر یک بر گسترش فرهنگ استعماری
خویش، سدهای بزرگی را، فراراه اسپرانتو قرار داد.
خوشبختانه، سقوط استعمار کهن، یکی پس از دیگری در مستعمرات از
پس از جنگ جهانی دوم، و افول نازیسم و فاشیسم، در آلمان و ایتالیا، و نیز
از پس از مرگ استالین، از ۱۹۵۳ بدینسو، اسپرانتو دوباره تجدید حیات
کرده است، و حتی در روسیه و چین، افزون بر کشورهای غربی، و ژاپن، به
سرعت، رو به گسترش نهاده است.

در سال ۱۹۵۴، «یونسکو» - سازمان فرهنگی، تربیتی و علمی ملل متحد -
آنرا رسماً پذیرفت، و آموزش آنرا توصیه کرد، و در ۱۹۵۹، صدمین سالروز
تولد «ژامهوف»، خالق اسپرانتو را، در سطح جهانی جشن گرفت. مجله ی
رسمی اسپرانتو، همواره با عنوان همکاری «یونسکو»، بطور ماهانه منتشر می -
شود (۳۶).

مرکز جهانی اسپرانتو اینک در هلند، در «روتردام» است. دهم، فرستنده‌ی رادیویی، از اروپای شرقی، و غربی گرفته تا امریکای جنوبی، عم اکتون همه روزه، یا همه هفته، به اسپرانتو، برنامه پخش می‌کنند. بیشتر آثار کلاسیک جهان، از جمله کتابهای مقدس، همه به اسپرانتو، ترجمه شده‌اند. اسپرانتو، در بیشتر از کشورهای جهان، عضو و باشگاه دارد (۳۷).

در ایران، نخستین بار حدود پنجاه سال پیش، اسپرانتو در میان گروهی معرفی شده است، و زبان‌آموز نسبتاً جامعی در ۱۳۰۷ و دیگر باره در ۱۳۰۸، توسط شادروان «بهمن شیدانی»، برای آن، انتشار یافته است (۳۸). اینک زبان آموزهای مختلف اسپرانتو، به بیشتر از زبانهای دنیا، از جمله به عربی، غالباً نیز همراه با صفحه یا کاست - مانند دوره‌ی آسی‌میل - در دست است. انجمن جهانی - اسپرانتو، در «روتردام» - هلند، سالیانه، سالنامه‌ای شامل تمام کتابهای اسپرانتو، و نیز شامل نام و نشانی نمایندگان اسپرانتو در جهان منتشر می‌سازد که اطلاعات لازم را می‌توان از آنها - افزون بر مجله‌ی ماهانه‌ی اسپرانتو - بدست آورد (۳۹).

۲۱- اسپرانتو، و جهان سوم

اسپرانتو، پادزهر استعمار است که در بطن جهان استعمار، و در اوج دوره‌ی سلطه‌ی استعماری غرب، در سده‌ی نوزدهم، دیده آمده است. در تمام شوراهای جهانی، تاکنون، عموماً غریبان، از آنجا که همواره یکی از زبانهای اروپائی، مانند فرانسه، و بویژه به انگلیسی، سخن می‌گفته‌اند، از نظر «سلطه‌ی روانی برجسته»، معمولاً متکلم وحده، بوده‌اند. غالباً شرقیان، در اینگونه جلسات، یا سکوت مطلق اختیار می‌ورزند، و یا، پس از مکث‌ها و سکوت‌های طولانی، و پس از عذرخواهی از ناتوانی‌ها در تکلم فصیح بزبانهای فرانسه و انگلیسی، با شرم‌زدگی، لزش صدا، و ریختن عرق، و احساس حقارت، دست و پا شکسته، مطالبی می‌گویند که بیشتر به‌مین دلایل سستی و ناستواری زبان، و فقدان اعتماد به نفس گوینده‌ی آن، ناشنوده می‌مانند، اینان هرگز از توانائی روحی، و اعتماد به نفس ناشی از تسلط بر زبان، بگونه‌ای برخوردار نیستند که بهنگام اعتراض کنند، به موقع پیشنهاد دهند، و یا به تکمیل و تصحیح نظرهای نادرستی که در لفافه‌ی بیان نیرومند غریبان متکلم بزبانهای مادری خویش، ابراز می‌شوند، بپردازند! هندوستان را، نه فارسی

سیصد ساله، و نه انگلیسی دوست و پنجاه ساله، هرگز از نظر زبانی متحد نساخت. صدها زبان هندی نیز هیچیک قادر نیستند، روزی، قابل فهم‌همی عندیان گردند. امکان چنین وحدتی، و یا ابراز هویت و شخصیتی همسان، در اجلاس‌های جهانی را، «ملل جهان سوم»، در برابر زبان‌های غربی، تنه‌بازی زبان اسپرانتو می‌توانند، بدست آورند - زبانی که پس از چند ماه تمرین بدان، می‌توان با تسلط، با اعتماد، و با بلاغت سخن گفت، و دیگر، گوینده‌ی درجه‌ی دوم و سومی بیک زبان غربی، در برابر غربیان، نبود!

آنچه که تاکنون موجبات ضعف اسپرانتو را فراهم آورده بوده است - عدم تعلق به قدرتی استعماری، یا همبستگی با مسلکی پرتعصب و مدعی جهانگیری - از این پس، قدرت اسپرانتو خواهد بود. اسپرانتو، به ملتی تعلق ندارد، همانند همه‌ی اختراعات بزرگ، مانند برق «ادیسون» به همه‌ی بشریت، متعلق است. مسلکی ویژه و متعصب را تبلیغ نمی‌کند، تا از همان آغاز با دیگر تعصب‌ها، درگیر شود. زبان مادری کسی نیست، تا او به شیوه‌ی تلفظ خود، بعنوان «تلفظ استندارد»، تکبر ورزد، و تلفظ دیگران را، زشت، شکسته، منحط، و یا دست دوم، تلقی و تحقیر کند. همه یکسان، می‌توانند مدعی اصالت اسپرانتوئی، و اسپرانتوگونی خود گردند!

۲۲- اسپرانتو و زبانهای طبیعی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اسپرانتو، در صورت گسترش، با احتمال قوی، همواره در مرحله‌ی دوم، پس از زبان مادری، برای هرکس، باقی خواهد ماند. نه «زاهنفوف»، و نه دیگر اسپرانیست‌های بزرگ، هیچکس حتی بخاطر خود نیز راه نداده‌اند که اسپرانتو، جایگزین زبان مادری فرد یا ملتی گردد. لیکن از همان آغاز، آنرا بعنوان زبان دوم کمکی، - زبانی برای برقراری رابطه با دیگران، با صرف‌کمترین مدت، کمترین سرمایه، و حداکثر بهره‌برداری - پیشنهاد کرده‌اند. زبانی که اگر از هم‌اکنون آموزش آن در همه‌جا آغاز شود، می‌تواند تا دو سال دیگر، اکثریت افراد بشر را قادر سازد که بطور مستقیم، با یکدیگر گفتگو و مکاتبه نمایند، و طلسم لعنتی تفرقه‌افکن را پس از بنای برج بابل، برای همیشه، از میانه بردارند!

چگونه، و در انتظار چه تصادفی می‌توان نشست، تا نویسنده‌ای به زبان

پشتو، یا گجراتی، یا مالازیائی، و یا به هر یک دیگر از دوسه هزار زبان محدود و کوچک زنده‌ی موجود، اثری جهانی عرضه کند، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل گردد، و ما، بر آن آگاهی یابیم، و از درونمایه‌ی آن، برخوردار شویم؟ اسپرانتو، یا هر زبان دیگری در حد و عایه‌ی آن، یعنی تنها یک زبان ساده‌ی منطقی جهانی، ممکن است ما را بزوایای ادبیات نهمفته در هزارها زبان بومی محدود، و پراکنده در جهان، رهنمون شود. اسپرانتو، می‌تواند پشتوانه، معیار، شاخص، و ارزشویت فرهنگ جهانی گردد، و مانند پول‌های بین‌المللی، امکان تسعیر و انتقال درونمایه‌های ارزنده‌ی فرهنگی ملل بزرگ و کوچک را، به قلمرو آگاهی و دریافت یکدیگر، به آسانی میسر سازد. بدین ترتیب، اسپرانتو، نه تنها رقیب زبانهای ملی و طبیعی نیست، بلکه برترین مؤید، تقویت‌کننده، و شناساننده و معرف جهانی ارزش‌های فرهنگی آنهاست. اسپرانتو، ریاضیات زبان‌هاست، همانگونه که ریاضیات مددکار دانش‌ها شده است. تهران ۱۶/۲/۵۴

۲۳- منابع، و یادداشت‌ها

۱- هاکس: قاموس کتاب مقدس، بیروت ۱۹۲۸، افسست تهران از روی چاپ قدیم، واژه‌ی «پیدایش» ص ۲۳۵-۲۳۴. و نیز رگ واژه‌ی «کتاب مقدس» ص ۷۲۳-۷۱۸

۲- عهد عتیق - تورات، کتاب مقدس، بیروت ۱۹۲۸، ص ۱-۹.

۳- یولی بیر: اسطوره‌های آفرینش افریقائی، ترجمه‌ی ژ. آ. صدیقی، همراه با «فرهنگ اسطوره‌ها» تألیف معرجم، انتشارات مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۵۴، اسطوره‌ی ۲، ص ۳۰-۲۵، نقل به اختصار. داستان مشابهی نظیر برج بابل را، در اسطوره‌ی سوم این کتاب، بنا به پندار مردم مالوزی از زامبیا، می‌توان یافت (ص ۴۶-۳۱).

4- Geiger, A.: Was hat Mohammad aus dem Judentum aufgenommen?, 1833.

۵- قرآن، سوره‌ی ۲/آیه‌ی ۱۳۶. در این باره بیشتر رگ: (الف) - دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: سهم اسلام در تمدن جهان، انتشارات بعثت، ش ۴۸، چاپ ۲، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۷-۲۵.

۶- قرآن، سوره‌ی ۳۰/آیه‌ی ۱۲۳-۱۱۵.

- ۷- قرآن، س ۱۳ آ/۴۹ .
- ۸- قرآن، س ۲۲ آ/۳۰ .
- ۹- قرآن، س ۴ آ/۱۴ .
- ۱۰- قرآن، س ۱۲ آ/۲۶-۱۳ .
- ۱۱- قرآن، س ۲۵ آ/۲۸-۲۰ .
- ۱۲- قرآن، سوره‌ی ۳۳-۳۴ آ/۲۸ .
- ۱۳- قرآن، سوره‌ی ۱۶ آ/۲۶-۱۹۹-۱۹۵ .
- ۱۴- قرآن، س ۱۰۳ آ/۱۶ .
- ۱۵- قرآن، س ۹۷ آ/۱۹ .
- ۱۶- تاریخ سیستان، نوشته‌ی مؤلفی گمنام، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، انتشارات کلاله‌ی خاور، تهران ۱۳۱۴/ص ۲۱۱-۲۰۹، چاپ افسست تازه از روی همان طبع قدیم، همان صفحات (انتشارات زوار بدون تاریخ) .
- ۱۷- ترجمه‌ی تفسیر طبری، بقلم مترجمانی گمنام، باهتمام حبیب یغمائی، انتشارات دانشگاه تهران، ش ۵۸۹، جلد ۱، تهران ۱۳۳۹، ص ۵ .
- ۱۸- شمس تبریزی: مقالات، باهتمام احمد خوشنویس، مطبوعاتی عطائی، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۸۶-۲۸۵ .
- ۱۹- شمس تبریزی: مقالات، ص ۳۰۶ .
- ۲۰- جلال‌الدین مولوی: مثنوی، تصحیح نیکلسون، افسست علی اکبرعلمی از روی چاپ اروپا، بدون تاریخ، دفتر اول/ص ۱۷۵ .
- ۲۱- سعدی: گلستان- باب ۵/بند ۱۸، در این باره، برای اطلاع بیشتر رک: (الف) - دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: تحوی‌گری - سوفسطاسائی‌گری، در عصر شمس تبریزی، در کتاب خط سوم، انتشارات عطائی، چاپ ۲، تهران ۱۳۵۳، ص ۳۹۱ آ- ۳۴۲ آ .
- (ب) - همان نویسنده: نقدی بر تئوری ترجمه و کالین در ایران، مجله‌ی نکین، ش ۴۷، فروردین ۱۳۴۸/ص ۲۴-۱۹ و ۵۹-۵۷ .
- 22- Chambers's Encyclopaedia, Vol. 8, (Languages of the World) p. 358.
- 23- a- Bernal, J.D.: Science in History, Pelican Book A997, Vol. 4, pp. 1249-1277.
- b- Price, D.J.: Little Science, Big Science, Columbia University Press, 1963.
- c- Barnes, B.: Sociology of Science, Penguin Books, 1972, P. 9.
- ۲۴- سوزان لنگر: منطق سمبلیک، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۸.
- K.: Die Losloesung des Denkens von der Sprache, 1930.

- 26- Neurath, O.: International Picture Language - the First Rules of Iso-type, 1931.
- 27- Williamson, H.R.: Chinese, Teach Yourself Books, London, 1972, pp. 1-6
- 28- (a) - McCarty, D.: Language Development, Encyclopedia of Educational Research, Macmillan, N.Y. 1952, pp. 169-170.
- (b) - Manual of Child Psychology, Edited by L. Carmichael, N.Y., London, 1949, p. 510.
- (c) - Paedagogisches Lexikon, Heraus. H.H. Groothoff, Kreuz-Verlag, Stuttgart-Berlin, 1964, S. 922-923.

حاصل پژوهش‌های چندین را درباره‌ی ظرفیت و رشد سالیانه‌ی واژه‌شناسی کودکان، می‌توان در جدولی بشرح زیر بدست داد:

واژه	۳	ساله	۱
"	۳۰۰	"	۲
"	۹۰۰	"	۳
"	۱۶۰۰	"	۴
"	۲۲۰۰	"	۵
"	۳۰۰۰	"	۶
"	۷۰۰۰	"	۱۲

شناخت ظرفیت واژه‌شناسی کودکان و نوجوانان، از جمله برای تهیه‌ی کتابهایی برای آنان، ضروری بنظر می‌رسد.

- 29- Homeyer, H.: Von der Sprache zu den Sprachen, Otto Walter Verlag, Olten (Switzerland), 1947, S. 83.

۳۰- هومیر Homeyer، همان متبع شماره ۴۹، ص ۴۹.

- 31- Senn, A.: Cortina's Russian in 20 Lessons, N.Y. 1968, pp. 211-245 (No 130-285), 257-265 (No. 329-360), and p. 206, No. 93.

- 32- (a) Kirchhoff, A.: Volapuk, Halle, 1887.

(b) Sprachen, Das Fischer Lexikon, Hamburg, 1970, S. 356-358.

- 23- La Nobla Korano, el la araba tradukis Italo Chiussi, serio "Oriento-Ocidento", n-ro 10, Universala Esperanto-Asocio, 2-a eldono, Kopenhago, 1970.

ترجمه‌ی قرآن به اسپرانتو، در مقایسه با ترجمه‌های دیگر قرآن، بزبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی، و ایتالیایی، یکی از رساترین، و نزدیکترین ترجمه‌ها به اصل متن است. این ترجمه، سطر به سطر، در یک ستون عربی، و درستون دیگر با ترجمه‌ی آن به اسپرانتو همراه است.

- ۳۴- بهمن شیدانی: لسان عمومی اسپرانتو، چاپ ۲، تهران، ۱۳۰۸، ص

۹. مقدمه .
- ۳۵- بهمن شیدانی، همان منبع ش ۳۴، ص ۱۱-۱۰ .
- 36- Esperanto, oficiala organo de Universala Esperanto-Asocio, en Konsultaj rilatoj Kun Unesko, Nieuwe Binnenweg, 176, Rotterdam, Nederlando.
- 37- (a) Libroservo de UEA (=Universala Esperanto-Asocio), Rotterdam, 1974.
- (b) Jarlibro, UEA, 1974.

۳۸- رجوع کنید به ش ۳۴ از همین منبع .

۳۹- رجوع کنید به ش ۳۷ از همین منبع .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی